Torbat Jam University of Medical Sciences
Iranian journal of Health Research and Development
Vol. 4, No. 4, November 2026

Phenomenological approach to children's lived experiences from parents' remarriage

Mojtaba Hemayatkhah (PhD)[1] *, Sedigheh Rezaei Dehnavi(PhD)[2] , Neda Vakili Sehrofiruzani (MSc)[3]

Original Article

Abstract

Background: Remarriage is a choice for a man or woman who has lost their spouse for various reasons, a policy to continue living. This decision in life, when they have children, has many effects on the life of the child.

Methods: For this purpose, 17 children of parents with remarriage were selected from the city of Isfahan by purposive sampling until data saturation. These people were studied using in-depth semi-structured interviews. To analyze the data, first the data was recorded and coded, and then the 7 steps of Claisey's method were used until the research objectives were reached.

Results: The findings show 7 main categories that include the experiences of these children. These categories include unpleasant feelings, worries, remarried family members' communication, children's adjustment, positive or negative effects, adoptive parent's parenting style, and relationship with the previous parent. Based on the findings, the participants in this research have faced various emotions and experiences in their experience of living in a family with an adoptive parent, which most people consider their experience to be traumatic.

Conclusion: According to the results of the research, although remarriage is the natural right of parents, it should be kept in mind that children suffer many injuries in this process that may be involved with them for years, so parents should pay attention when deciding to remarry. Have something special for their children.

Keywords: children, remarriage, step parent, lived experiences, phenomenology

Corresponding author: Department of Sociology, Payame Noor University, Tehran, Iran - **E-mail:** m.hemayatkhah@pnu.ac.ir **TEL:** 07154260554

1. Assistant Professor, Department of Psychology, Payame Noor University, Tehran, Iran.
2. Associate Professor, Department of Psychology, Payame Noor University, Tehran, Iran.
3. M.Sc. in Psychology, Payame Noor University, Tehran, Iran.

Received: 2026/02/15 **Revised**: 2026/08/30 **Accepted**: 2026/10/02

Copyright©2026, Hemayatkhah et al.This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited

دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تربت جام
مجله تحقیق و توسعه سلامت ایران
دوره ۴ ،شماره ۴، زمستان ۱۴۰۵

تجارب زیسته فرزندان از ازدواج مجدد والدین و پیامدهای آن بر سلامت روان: یک مطالعه پدیدارشناسی

مجتبی حمایت خواه(PhD)[۱] ، صدیقه رضایی دهنوی(PhD)[۲]، ندا وکیلی سهروفیروزانی(MSc)[۳]

مقاله پژوهشی

چکیده

سابقه و هدف: ازدواج مجدد برای مرد یا زنی که به دلایل مختلف همسر خود را از دست داده است یک انتخاب یا خط مشی برای ادامه حیات می باشد. این تصمیم گیری در زندگی هنگامی که پای فرزند در میان باشد بر زندگی فرزند و سلامت روان او نیز تاثیرات فراوانی می گذارد.

مواد و روش‌ها: این پژوهش تجارب زیسته چنین فرزندانی را به روش کیفی و استراتژی پدیدارشناسی مورد واکاوی قرار داده است. برای این منظور ۱۷ نفر از فرزندان دارای والد با ازدواج مجدد به روش نمونه گیری هدفمند تا زمان اشباع داده ها از شهر اصفهان انتخاب شدند. در انتخاب نمونه ها تلاش بر این شد که تنوع افراد بر اساس سن و جنسیت آن ها لحاظ شود. این افراد با استفاده از مصاحبه نیمه ساختار یافته عمیق مورد مطالعه قرار گرفتند. برای تجزیه و تحلیل اطلاعات ابتدا داده ها ثبت و کد گذاری شده و سپس از ۷ مرحله روش کلایزی تا رسیدن به اهداف پژوهش استفاده شد.

یافته‌ها: تحلیل داده ها منجر به استخراج ۶ مقوله اصلی شد که شامل بافتار شناختی-ادراکی، تجربه‌یِ هیجانیِ «تهدید و ناامنی»، الگوهای رابطه‌ای و تنظیم قدرت، استراتژی‌های انطباقی، پیامدهای روانی و هویتی بلندمدت، نقش والد غایب در بازتنظیم پیوندهای عاطفی و خانوادگی می باشد.

نتیجه گیری: فرزندان خانواده هایی با ازدواج مجدد نه تنها تحت تاثیر مستقیم اثرات ازدواج مجدد والد خود قرار دارند بلکه به عنوان تحلیل گرانی عاطفی و اجتماعی نسبت به این تحول پیچیده واکنش های چند لایه ای نشان می دهند نگرش این افراد از کلیشه های فرهنگی، ترس های عمیق وجودی و نیاز به محبت و امنیت عاطفی متاثر می شود این واکنش ها، از درونی سازی منفی نسبت به والد ناتنی و احساس طرد تا بهبود شرایط در صورت ایجاد رابطه کارامد با والد ناتنی را در برمی گیرد. پس والدین هنگام تصمیم برای ازدواج مجدد باید توجه ویژه ای به زندگی و شرایط فرزندان خود داشته باشند تا سلامت جسمی و روانی و اجتماعی آن ها تضمین شود.

واژه های کلیدی: فرزندان، ازدواج مجدد، والد خوانده، تجارب زیسته، سلامت اجتماعی، پدیدارشناسی

نویسنده مسئول: مجتبی حمایت خواه **E-mail:** m.hemayatkhah@pnu.ac.ir تلفن: ۰۷۱۵۴۲۶۰۵۵۴

۱. استادیار،گروه جامعه شناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۲. دانشیارگروه روانشناسی،دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
۳. کارشناس ارشد روانشناسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

دریافت:۱۴۰۴/۱۱/۲۶ **اصلاح:** ۱۴۰۵/۰۶/۰۸ **پذیرش:** ۱۴۰۵/۰۷/۱۱

Copyright©2026, Hemayatkhah et al.This is an open-access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International License (https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original work is properly cited

مقدمه

ازدواج عامل ایجاد اصلی ترین و مهمترین نهاد اجتماعی، یعنی خانواده است که در شکل گیری شخصیت انسان، بهداشت روانی افراد نقش مهمی دارد. در برخی از زوجین عوامل متفاوت منجر به کاهش کیفیت روابط زناشویی می‌شود که در نهایت منجر به شکست در ازدواج می شود. آمارها نشان می دهند میزان طلاق در کل جهان در حال افزایش است، درآمار منتشر شده از سوی سازمان آمار ایران نیز نشان دهنده افزایش پدیده طلاق در سال‌های اخیر بوده است متاسفانه در کشور ایران طبق آخرین آمار مربوط به پایان سال ۱۴۰۳، نرخ طلاق ۲/۳ است یعنی در سال ۱۴۰۳ از هر ۱۰۰۰ نفر جمعیت ایرانی، ۲/۳ نفر طلاق گرفته اند. طی یک دهه اخیر نرخ طلاق در مقایسه سال ۱۳۹۲ با ۱۴۰۲ به میزان ۱۸ درصد افزایش داشته است(۱). در دهه های اخیر ساختار سنتی خانواده دستخوش تغییرات بنیادین شده و در پی آن با افزایش طلاق، با پدیده ای به نام ازدواج مجدد روبه رو هستیم(۲). آمارهای رسمی موجود در این زمینه نشان می دهد که در کشور ما ۸/۴۶درصد از طلاقهای ثبت شده برای زنان در سالهای ۱۳۹۲تا۱۳۹۷باز ازدواج داشته اند(۳). نسبت ازدواج های مجدد مردان مطلقه ایرانی به مردان غربی ۶درصد بیشتر و نسبت ازدواج های مجدد زنان مطلقه ایرانی نسبت به زنان غربی ۲۵درصد کمتر است (۴). در پی تمایل افراد با تجربه طلاق به ازدواج مجدد، شاهد تشکیل خانواده های حاصل از ازدواج مجدد هستیم. این خانواده ها در اصطلاح «خانواده بازساخته » نام دارند. اعضای این خانواده ها شامل والد بیولوژیکی ،والد خوانده و فرزندان هستند.در سال ۱۹۹۰تنها ۱میلیون از افراد پس از نافرجام بودن ازدواج اول، مجرد مانده بودند، این در حالی است که در سال ۲۰۱۶به بیش از ۲/۸میلیون نفر رسیده بود. این تغییرات ناگهانی که با تغییرات اندکی در کل کشورهای جهان نگاه متخصصان علمی را به خود جلب کرده است، تأثیرات گسترده ای بر وضعیت رفاه و سلامتی فرزندان به عنوان بازماندگان ازدواج قبلی داشته است(۵). ازدواج مجدد اغلب از منظر والدین، راهی برای بازیابی ثبات روانی، اقتصادی یا اجتماعی تلقی میشود اما از دید فرزندان در بسیاری از موارد، به منزله تجربه ای مبهم، پراسترس و حتی تهدیدکننده تلقی میگردد(۶). ازدواج مجدد در مقایسه با ازدواج اول، با چالشهای بیشتری همراه است و اغلب منجر به کاهش انسجام خانوادگی و افزایش تعارضات درون خانواده می شود.در خانواده های بازساخته، فرزندان علاوه بر تغییر ساختار خانواده، با ابهامی جدی درباره نقش شریک جدید)همسرجدید(والد خود مواجه میشوند؛ اینکه او والدی جدید است یا فقط همسر والد است؟ این سردرگمی میتواند باعث تعارضهای رابطه و دشواری در سازگاری خانوادگی شود(۲). وجود تعارض در این خانواده ها باعث بروز مشکلاتی برای هر یک از اعضای خانواده می‌شود و محیط این خانواده ها از طریق افزایش خشم و پرخاشگری باعث کاهش سلامت هر یک از اعضای خانواده به ویژه فرزندان می شود(۷). پس این نشان دهنده این است که چالش بزرگ خانواده های ازدواج مجدد حضور فرزندان است که این چالش ها متناسب با جنسیت، سن افراد، خلق و خو، محل زندگی جدید افراد متفاوت است(۸). تجربه نوجوانان از ازدواج مجدد مادر، متشکل از طیف وسیعی از احساسات است، این تحول خانوادگی میتواند هم منجر به آسیبهای روانی نظیر افکار خودکشی، ناامیدی، درگیری در خشونت خانگی شود و هم فرصتی برای رشد،استقلال و بهبود شرایط عاطفی و اقتصادی باشد(۲). با توجه به کیفی بودن پژوهش حاضر، محققان به هیچ وجه قصد نظریه آزمایی نداشته اند؛ ازاین رو، چارچوب نظری خاصی اساس کار قرار نگرفته است. اما، این به معنای خالی بودن ذهن پژوهشگران از مباحث نظری نیست و نظریه های موجود(نظریه سیستم‌های خانواده، نظریه دلبستگی،نظریه نقش‌ها،نظریه شناختی-اجتماعی و «تعارض وفاداری») به مثابهٔ چارچوب های ارجاعی و استنادی در تمام مراحل تحقیق، از جمع آوری داده ها تا جمع بندی یافته ها، مورد استفاده و استناد قرار گرفته اند، بسیاری از پژوهش های خارجی به بررسی اثر ازواج مجدد والد بر فرزندان پرداخته اند به این صورت که برای مثال نتایج پژوهش برگ، کالمیجن و لیپولد(۹). شان داد که تعارضات موجود در خانواده ناتنی نقش موثری در ترک خانه توسط فرزندان داشته است. جنسن و همکاران (۱۰). ضمن پژوهشی به این نتیجه رسیدند که کیفیت روابط خانواده ناتنی بر مشکلات درونی

سازی شده و برونی سازی شده کودکان موثر است. گانوگ و همکاران(۱۱). طی تحقیقی که با عنوان " تمایل ناپدری‌ها به فرزندان ناتنی، کیفیت رابطه ناپدری-فرزند ناتنی، کیفیت زناشویی و انسجام خانواده ناتنی در بین ناپدری‌ها و مادران" انجام داده است، نشان می دهند که ناپدری ها بر خلاف پدران اصلی، تمایل زیادی به برقراری ارتباط با فرزندان همسر خود ندارند و احتمال کمی وجود دارد که سبک فرزندپروری مطلوبی مثل رفتارهای مهرورزانه داشته باشند. در پژوهشی دیگر جنسن و هریس (۱۲). گزارش کردند که کیفیت روابط خانواده های ناتنی نقش موثری در افسردگی فرزندخوانده در دوران نوجوانی و جوانی دارد. پژوهشی در کیامبو کنیا نشان داد که ازدواج مجدد والدین در نوجوانان سوگوار، نه تنها به بهبود وضعیت روانی آنها نمی انجامد، بلکه باعث تضعیف احساس خودمختاری، کاهش پذیرش اجتماعی، و سردرگمی در نقشها و تعهدات خانوادگی میشود. این یافته ها بیانگر آن است که تغییر ساختار خانواده، صرف نظر از نیت خیرخواهانه والدین، الزاماً منجر به بهبود روانی یا سازگاری اجتماعی فرزندان نمیشود(۱۳). با مرور در پژوهش های داخلی کمتر پژوهشی یافت می شود که به طور خاص به موضوع اثرات ازدواج مجدد بر کودکان پرداخته باشد اما یافته ها حاکی از آن است که سوری و همکاران (۱۴). در پژوهشی شان دادند که برنامه مداخله از طریق هدف ها و محتواهایی که آموزش می دهد می تواند باعث کاهش تعارض و بهبود روابط بین فرزند با والدخوانده شود.کاظمی و همکاران(۱۵). در پژوهشی که به واکاوی چالش های ارتباطی مردان والد خوانده با فرزند ناتنی پرداخته، نشان داده که مردان پس از ورود به خانواده جدید به دلیل طیفی از شرایط فردی، بسترهای کارکرد زدای خانوادگی و فراگردهای اجتماعی –فرهنگی هنجارها دچار (فشار نقش)می شوند.حاتمی و ایمانی در مطالعه کیفی با عنوان تجربه زیسته فرزندان از احتمال ازدواج مجدد مادران ،بیان کرده اند که واکنش های فرزندان نسبت به ازدواج مجدد مادر واکنش هایی از جمله درونی سازی منفی نسبت به ناپدری و احساس طرد، تا امید مشروط به بهبود شرایط در صورت ازدواج سالم و حمایتگر مادر، را در بر میگیرد. یوسفی و همکاران (۱۶). در پژوهشی کیفی در رابطه با تجربه زیسته دانش آموزان از ازدواج مجدد مادران نشان دادند که پنج مضمون محوری شامل (حمایت عاطفی، تجارب هیجانی، رفاه اقتصادی، روابط بین فردی و پذیرش طلاق) برای موضوع ازدواج مجدد مادران و تأثیرات مختلف آن بر تحصیل فرزندان وجود دارد.بررسی تحقیقات گذشته نشان می دهد که عمده این تحقیقات به صورت کمی انجام شده و در چند پژوهش کیفی انجام شده درباره ازدواج مجدد و کودکان، پژوهش ها عمدتا بر همه عوامل تاثیرگذار بر ازدواج مجدد پرداخته اند یا چالش های ازدواج مجدد در ابعاد گوناگون شامل بُعد اقتصادی خانواده ، حضور فرزندان ، بُعد اجتماعی و فرهنگی و ملزومات ازدواج بررسی شده است یا اینکه تجربیات خود همسران و یا کیفیت زندگی آنها بررسی شده است.به طور کلی آنچه در اغلب پژوهشهای پیشین به چشم میخورد، غلبه نگاه کمی، تمرکز بر پیامدهای عینی ازدواج مجدد و بررسی ازدواج مجدد از منظر والدین است؛ درحالیکه درک تجربه زیسته، نگرشها و ادراکهای فرزندان در مواجهه با ازدواج مجدد والد همچنان ناشناخته باقی مانده است. در جامعه ای مانند ایران که خانواده هنوز مهمترین منبع هویت یابی، معنا و امنیت روانی محسوب میشود،تغییر در ساختار خانواده میتواند به سطوح عمیق تری از تهدیدات وجودی برای فرزندان منجر شود که صرفاً با متغیرهای قابل سنجش کمی قابل تبیین نیست پس نیاز است پژوهشی کیفی تجربه زندگی فرزندان در خانواده های بازساخته را از دیدگاه خود آن ها بررسی کند. برای رفع این شکاف پژوهشی، محقق بر آن شد که با انجام پژوهشی پدیدارشناسانه به طور خاص به تجربه فرزندان از ازدواج مجدد والدشان بپردازد.برای رسیدن به این مفهوم، پژوهشگر روش پدیدارشناسی را انتخاب کرده است؛ به این دلیل که از میان روشهای کیفی برای بررسی عمیق تجربهٔ زیسته مناسبترین روش تحقیق پدیدارشناسی است.

مواد و روش‌ها

جامعه، نمونه و روش نمونه گیری

جامعه هدف در این پژوهش شامل تمامی خانواده هایی که ازدواج مجدد کرده اند و از همسر قبلی خود دارای فرزند می باشند. شرکت کنندگان در این پژوهش با به کار گیری مفهوم

نمونه گیری هدفمند از طریق مراجعه به مراکز مشاوره و شبکه های ارتباطی مردمی انتخاب شدند. محیط پژوهش در این مطالعه شامل مشارکت کنندگانی بود که محل جغرافیایی زندگی آنها استان اصفهان و به طور خاص شهر اصفهان، در طول شش ماه دوم سال ۱۴۰۰-۱۴۰۱ بود. معیار انتخاب نمونه هدفمند در این پژوهش طلاق والدین و ازدواج مجدد والد و تجربه زندگی با والد خوانده بود و همچنین افراد باید دارای حداقل ۱۵ سال می بودند تا دارای سواد شناختی کافی برای در اختیار گذاشتن تجارب خود باشند.برای دستیابی به داده های کامل سعی بر آن شد که در انتخاب نمونه ها تنوع از حیث جنسیت، میزان تحصیلات و سن رعایت شود وداده های جدول شماره ۱ گویای این مورد است. در پژوهش حاضر، مصاحبه با نمونه ها تا رسیدن به اشباع نظری سوالات مورد بررسی ادامه یافت. این تعداد در پژوهش حاضر ۱۷ نفر بود. در این پژوهش جهت جمع آوری داده ها از روش مصاحبه عمیق و نیمه ساختار یافته استفاده شد. مدت مصاحبه ها به طور متغیر بین ۳۰ تا ۵۰ دقیقه بود و زمان و مکان مصاحبه به دلخواه مشارکت کنندگان انتخاب شد. برای رعایت ملاحظات اخلاقی از افراد برای شرکت در پژوهش و ضبط مکالمات رضایت آگاهانه گرفته شد و به افراد اطمینان داده شد که اطلاعات آن ها فقط جهت اهداف پژوهش مورد استفاده قرار می گیرد.برای تجزیه و تحلیل داده های این پژوهش از روش ۷ مرحله ای کلایزی استفاده شد. حضور مستمر محقق در میدان تحقیق، انجام مصاحبه ها، نگارش یادداشت های فنی از جمله مواردی هستند که محقق برای تصدیق پذیری تحقیق مورد استفاده قرار داد.

یافته ها

در این بخش، نتیجهٔ تجزیه و تحلیل مصاحبه های عمیق کیفی با فرزندانی از گروه های سنی مختلف که والد خوانده داشته اند ارائه شده است. در جدول ۱ویژگی های جمعیتی مشارکت کنندگان ارائه شده است. میانگین فرزندان در زمان مطالعه ۲۷/۶ اما زمانی که والدین آنها مجددا ازدواج کرده اند میانگین سنی آنها ۹/۶ بوده بدین معنا که تقریبا به طور میانگین افراد مورد مطالعه حدودا ۱۸ سال تجربه زندگی با والد خوانده را داشته اند.

جدول ۱:ویژگی های جمعیت شناختی مشارکت کنندگان

ردیف	جنسیت	سن	جنسیت والد خوانده	خواهر و برادر غیر مشترک	سن ازدواج مجدد
۱	زن	۳۶	خانم(نامادری)	۱ خواهر ناتنی	۲۰
۲	مرد	۳۰	خانم(نامادری)	۲برادر ۱ خواهر	۵
۳	زن	۲۸	خانم (نامادری)	۱ خواهر ۱ برادر	۷
۴	زن	۲۳	مرد(ناپدری)	۲خواهر ۳برادر	۵
۵	زن	۳۱	خانم (نامادری)	۱ برادر	۱۳
۶	مرد	۱۵	مرد(ناپدری)	۰	۱۱
۷	مرد	۲۹	خانم (نامادری)	۱ خواهر	۱۰
۸	مرد	۲۶	خانم(نامادری)	۱ خواهر ۱ برادر	۴
۹	زن	۲۲	خانم (نامادری)	۰	۲
۱۰	زن	۱۸	نامادری	۰	۸

۱۱	زن	۳۹	مرد(ناپدری)	۱ خواهر ۱ برادر	۷
۱۲	زن	۲۲	نامادری	۱ برادر	۷
۱۳	زن	۵۵	ناپدری	۱برادر ۱خواهر	۸
۱۴	مرد	۲۰	ناپدری	۰	۱۲
۱۵	زن	۲۳	ناپدری	۰	۱۷
۱۶	زن	۱۵	نامادری	۱خواهر	۹
۱۷	زن	۳۸	ناپدری	۱خواهر	۱۹

در این بخش تحلیل کیفی یافته های تحقیق که به صورت گزاره های حاصل از مصاحبه آورده شده است، پرداخته می شود و از این گزاره ها مفاهیم و مقولاتی به دست آمده که در نهایت منجر به استخراج۶مقوله اصلی و ۲۷ مقوله فرعی شد. جدول ۲ بر اساس تجربه زیسته فرزندانی که والد آنها ازدواج مجدد کرده اند، مرتب شده است

جدول ۲: مقوله های اصلی و فرعی تجارب زیسته فزرندانی که والد آنها ازدواج مجدد داشته اند

مقوله اصلی	مقوله فرعی
بافتار شناختی-ادراکی	کلیشه‌های ذهنی و پیش‌فرض ها
تجربه‌یِ هیجانیِ «تهدید و ناامنی»	ترس وجودی و اضطراب فراگیر، ترس از دست دادن هویت خانوادگی، تخریب حس امنیت مکانی، بی‌ثباتی و بلاتکلیفی، احساس غریبگی و اضافی بودن، رهاشدگی / دیده‌نشدن / بی‌حمایتی، ترس از دست دادن محبت والدین
الگوهای رابطه‌ای و تنظیم قدرت	الگوی مواجهه و مداخله والد ناتنی«تسهیل‌گر و حامی،کنترل‌گر و وظیفه‌محور،نادیده‌گیر بی‌تفاوت» نقش تنظیم‌گرانه والد بیولوژیک«مرجع اصلی تربیت،رهاکننده یا جانبدار،سخت‌گیر و مستبد» دینامیک‌های بین‌فرزندی« بی‌عدالتی عاطفی ،عدالت عاطفی»
استراتژی‌های انطباقی	پناه بردن به گروه همسالان و رفتارهای پرخطر، فرار به‌وسیله ازدواج زودهنگام یا کار، چموشی مخالفت/مقاومت فعال، انزوای محافظتی و گوشه‌گیری، معامله‌گری مصلحتی (رابطه قراردادی) پذیرش تدریجی و سازگاری سالم
پیامدهای روانی و هویتی بلندمدت	اضطراب/ ترس و نشخوار خاطرات ، عقده محبت و حساسیت نسبت به دیدن محبت دیگران، احساسِ مزمن کم‌ارزشی و طردشدگی، اختلال در احساس کودکی و رشد طبیعی، تغییر مسیر تحصیلی و شغلی ، پیامدهایِ جسمیِ اضطراب
نقش والد غایب در بازتنظیم پیوندهای عاطفی و خانوادگی	بازسازی رابطه با والد غایب در سایه تغییر ساختار خانواده، والد غایب به‌مثابه ابژه دلبستگیِ دیرهنگام، والد غایب به‌مثابه منبع تعارض/ مقایسه و جهت‌دهی عاطفی، والد غایب به‌مثابه حضور کم‌اثر یا بی‌اثر، والد غایب به‌مثابه منبع رنج و طرد عاطفی

مقوله اصلی اول :بافتار شناختی - ادراکی
مجموعه‌ای از کلیشه‌ها، پیش‌فرض‌ها و چارچوب‌های ذهنی که فرزند از طریق آن‌ها خانواده ناتنی و روابط درون آن را تفسیر می‌کند و بر اساس آن‌ها هیجان، انتظار و رفتار خود را تنظیم می‌سازد.

۱ .کلیشه‌های ذهنی و پیش‌فرض‌ها

باورهای تحریف‌شده‌ای که فرزند درباره‌ی خانواده ناتنی پیدا می‌کند (مثلاً: «همه‌ی نامادری‌ها بدجنس‌اند»). این‌ها فیلترهای فکری هستند که اضطراب را تقویت می‌کنند، نه خودِ هیجانِ ناامنی.

نمونه ای از شاخص های این زیرمقوله: بدبینانه دیدن والد ناتنی/انتظار تبعیض یا تهدید/تعمیم تجربه‌های منفی/تفسیر رابطه‌ها به‌عنوان رقابتی یا ناعادلانه

"ترس داشتم که نکنه اونم مثل خیلی از نامادری ها که میگن بچه های شوهرشون اذیت میکنن اونم من رو اذیت کنه"

مقوله اصلی دوم:تجربه هیجانیِ «تهدید و ناامنی«

حالتی از بی‌ثباتی روان‌شناختی که فرزند در بستر خانواده ناتنی تجربه می‌کند. این حالت ناشی از ادراکِ فقدانِ حمایت عاطفی پایدار، ابهام در نقش‌ها و مرزها، و تعارض‌های مداوم است که منجر به سلب امنیتِ روانی، احساسِ معلق بودن و گوش‌به‌زنگی دائمی فرد می‌شود.

۱.احساس غریبگی و اضافی بودن: فرزند به دلیل حضور شخص سوم (نامادری یا ناپدری)، خود را عنصری مزاحم یا بیگانه در ساختارِ خانواده می‌بیند. این احساس، بازتابِ درکِ فرد از تغییرِ معنایِ «خانه» از یک پناهگاهِ امن به فضایی است که در آن سهم و حضور او کاهش یافته یا به حاشیه رانده شده است.

"اصلاً توی خونه راحت نبودم، حس اینکه توی خونه خودم هستم رو نداشتم، با ترس سراغ یخچال می‌رفتم"...

"وقت هایی که با داداشم دعوام میشه و اونا از داداشم طرفداری میکنن من احساس اضافی بودن میکنم انگار آخرش این خانواده برای من نیست"

۲ .ترس از دست دادن محبت والدین: این تجربه، یک اضطراب وجودیِ پایدار است که در آن پیوندِ دلبستگی به والد، با تهدیدِ جایگزینی مواجه می‌شود. فرزند در این وضعیت، نگران است که حضورِ والدِ ناتنی یا فرزندانِ او، جایگاه منحصربه‌فردِ وی را در کانونِ توجه و عاطفه‌ی والدِ اصلی متزلزل کرده و او را در رقابتی نابرابر برای جلبِ توجه قرار دهد.

"همش می ترسیدم مامانم دیگه دوستم نداشته باشه و ولم کنه از آینده می ترسیدم که قراره چی بشه"

۳.گسستِ مکانی و اجتماعی

این مفهوم بیانگرِ فروپاشیِ «دنیای زیسته‌ی» پیشینِ کودک به واسطه‌ی جابجایی‌های اجباری است. گسست مکانی فقط به معنای تغییر محل سکونت (مثلاً از روستا به شهر) نیست، بلکه به معنای بریدنِ ریشه‌ها از شبکه حمایتی (پدربزرگ، دوستان، محیط‌های آشنا) است. این گسست، فرد را از حافظه‌ی جمعی و بسترِ امنیتِ روانیِ خود جدا کرده و او را در مواجهه با محیطی بیگانه، بی‌دفاع می‌سازد.

"یادم میاد اون موقع فقط نگران این بودم که ما با ازدواج کردن مامانم مجبوریم بیایم شهر دیگه و من از همه اون آدمها و محله دور میشم اون موقع خیلی کوچیک بودم"

۴ .احساس رهاشدگی، دیده‌نشدن و بی‌حمایتی: وضعیتِ عاطفیِ فرد پس از ازدواج مجدد را توصیف می‌کنند.

- رهاشدگی: احساسِ فروپاشیِ تعهدِ والد نسبت به فرزند.
- دیده‌نشدن: نادیده گرفته شدنِ نیازها، غم‌ها و حضورِ فرزند در سایه‌ی دغدغه‌های جدیدِ والد.
- بی‌حمایتی: فقدانِ پشتوانه‌ی عاطفیِ والد در بحرانی‌ترین دورانِ رشد؛ وضعیتی که فرد احساس می‌کند در گذارِ دردناکِ ازدواج مجدد والدین، تنها مانده و هیچ نهاد یا فردی از او در برابرِ تروماهای این تغییر حمایت نمی‌کند.

«هیچ وقت حس مادر داشتن و حامی داشتن توی زندگی نداشتم»

«همه این نوع رفتارها باعث شد که متوجه فرق گذاشتن هاشون بشم بفهمم که براشون مهم نیستم ارزش ندارم.»

«احساس کردم که دیگه بابام حامی ما نیست انقدر که همش وقتش رو برای اون خانم و بچه ش میذاشت»

۵ .ترس وجودی و اضطراب فراگیر: احساسِ مستمرِ «خطرِ قریب‌الوقوع» یا فقدانِ پناهگاه امن. این حالت فراتر از

ترس‌های موردی است و به اضطرابی تبدیل می‌شود که کلِ هستی و آینده‌ی فرد را در بر می‌گیرد.

»توی سنی فکر میکردم که اون می‌خواد من رو بکشه و همش نگران این ماجرا بودم و شدت حال بده من طوری بود که بی اختیاری ادرار گرفته بودم«

۶.ترس از دست دادن هویت خانوادگی: نگرانی از اینکه جایگاه فرد در ساختار خانواده (به‌عنوان فرزند) به‌دلیل حضور والد ناتنی یا خواهر و برادرهای ناتنی، کمرنگ یا نابود شود. این ترس، ریشه در حس «جایگزین شدن» دارد.

»با خودم میگفتم اگه این براش یه بچه بیاره بابا دیگه شاید منو دوست نداشته باشه و من رو نخواد«

۷.بی‌ثباتی و بلاتکلیفی: این زیرمقوله به تجربه‌یِ «زندگی در وضعیتِ تعلیق» اشاره دارد. فرزند در خانواده‌ی ناتنی مدام با شرایطی مواجه است که در آن قواعد، مرزها و سطحِ حمایتِ عاطفی تغییر می‌کنند (مثلاً والد بیولوژیک بینِ حمایت از فرزند و جلبِ رضایت همسر ناتنی در نوسان است). این «نوسانِ مداوم»، باعث می‌شود فرزند حس کند زمینِ زیر پای‌اش سفت نیست. «سرگردانیِ زیستی» به این معناست که فرد در ابتدایی‌ترین نیازهای خود برایِ آرامش و پیش‌بینی‌پذیریِ محیط، دچار سرگشتگی است و نمی‌داند «فردا چه وضعیتی در خانه حاکم خواهد بود.«

"خیلی وقتا احساس نگرانی از اینکه میخواد در آینده چه اتفاقی بیفته به سراغم آمد".

مقوله اصلی سوم : الگوهای رابطه‌ای و تنظیم قدرت

به نحوه کنش متقابل والد بیولوژیک، والد ناتنی و فرزند در تعیین مرزها، توزیع قدرت، وفاداری‌ها و احساس عدالت یا بی‌عدالتی در خانواده گفته می‌شود.

۱ .الگوی مواجهه و مداخله والد ناتنی:این زیرمقوله به شیوه‌های اِعمال قدرت، وضع قوانین، و نحوه تعاملِ والد ناتنی با فرزندانِ همسر اشاره دارد. این سبک‌ها نقش تعیین‌کننده‌ای در چگونگیِ بازتعریفِ مرزهای خانوادگی، پذیرشِ اقتدارِ فردِ جدید توسط فرزند، و شکل‌گیریِ تعارض یا هم‌زیستی در فضای خانه ایفا می‌کنند که شامل این موارد می شوند :

●تسهیل‌گر و حامی

والدی که اقتدار خود را نه بر اساس «سلطه»، بلکه بر اساس «ایجاد امنیت و پیوند عاطفی» بازتعریف می‌کند. او با احترام به جایگاه والدِ غایب و اجتناب از مداخلاتِ عجولانه، سعی در حمایتِ غیرتحمیلی از فرزند دارد. این سبک بیشترین پتانسیل را برای گذارِ موفق از بحرانِ خانواده‌ی ناتنی دارد .

" ناپدری بهم محبت میکرد و بهم میگفت تو بچه بزرگمی و حساب دیگه ای روت می کنم وهمه اینا باعث شد با خانواده جدیدم جور بشم "

"این که نامادریم برای مسائل مختلف باهامون حرف می زد و بهمون حق انتخاب می داد باعث شد بیشتر بهش اعتماد کنیم و کم کم باهاش کنار بیایم و دوستش داشته باشیم "

●والد ناتنی کنترل‌گر و وظیفه‌محور

والدی که تمرکزِ اصلیِ خود را بر «نظمِ خانه» و «انجام تکالیف/مسئولیت‌ها» می‌گذارد. در این سبک، تعاملات با فرزند عمدتاً حولِ دستورات، بایدها و نبایدها می‌چرخد. برای فرزند، این رویکرد اغلب به معنایِ «جایگزینیِ نقشِ والد با نقشِ ناظر» ادراک می‌شود و احتمالِ ایجاد مقاومت یا کنش‌هایِ اعتراضی در او را بالا می‌برد.

"من اینقدر از نامادری میترسیدم اگر موقع شستشو ظرف می شکست به اون نمی گفتم قایم می کردم"

"بعضی وقت‌ها شکایت من رو به بابام می‌کرد و اونم دعوا می‌کرد".

●والد نادیده‌گیر / بی‌تفاوت

والدی که با اتخاذِ موضعِ «عدم مداخله»، فرزند را از دایره‌ی توجه و حمایتِ خود خارج می‌کند. این سبک نه از سرِ احترام به حریمِ فرزند، بلکه ناشی از «فقدانِ حسِ مسئولیت در قبالِ او» است. این وضعیت، حسِ «ناپیدا بودن» را در فرزند تشدید کرده و او را در وضعیتِ بی‌حمایتیِ عاطفیِ شدیدی قرار می‌دهد.

"من براش مهم نبودم حتی خاطرم هست دوره‌ای من آپاندیس عمل کردم یک هفته توی اتاقم بودم اون و بچه‌هاش اصلاً به من سر نزدن"

"کلاً من رو نادیده می‌گرفت، تربیت من براش مهم نبود، کارهای مدرسه براش مهم نبود. چند بار توی درس ها کمک میکرد، ولی بعد می‌گفت: «من حوصله ندارم، خودت از روی کتاب بنویس".

۲ .نقش تنظیم‌گرانه والد بیولوژیک

این مقوله به عملکردِ والدِ اصلی در جایگاهِ میانجی و تعیین‌کننده‌ی مرزهای ارتباطی اشاره دارد؛ جایی که والد با مدیریتِ توازن میانِ وفاداری به همسرِ جدید و حمایت از فرزند، نقشِ اصلی را در مشروعیت‌بخشی به اقتدارِ والدِ ناتنی و یا پیشگیری از تعارضاتِ میان آن‌ها ایفا می‌کند.

•والد بیولوژیک به‌عنوان مرجع اصلی تربیت

در این زیرمقوله، والدِ بیولوژیک همچنان منبع اصلیِ اقتدار، تصمیم‌گیری و هدایت تربیتی کودک باقی می‌ماند. فرزند، والد ناتنی را در حاشیه‌ی فرآیند تربیت می‌بیند و مرجع اصلی برای پذیرش دستور، دریافت حمایت و تعیین حد و مرزها را والدِ اصلی می‌داند. در این وضعیت، مشروعیت تربیتیِ والد ناتنی تا حد زیادی به تأیید و میانجی‌گری والد بیولوژیک وابسته است.

"هر وقت مشکلی پیش می‌اومد، اول می‌رفتم سراغ مامانم. هر چی هم همسرش می‌گفت، من وقتی قبول می‌کردم که خودش هم همونو بگه. برای من تصمیم آخر با مادرم بود، نه اون".

•والد رهاکننده یا جانبدار

این زیرمقوله به وضعیتی اشاره دارد که والد بیولوژیک از نقش حمایتی و تنظیم‌گرانه‌ی خود کناره می‌گیرد یا به‌طور آشکار به نفع همسر جدید جانب‌داری می‌کند. در نتیجه، فرزند احساس می‌کند در تعارض با والد ناتنی تنها مانده و مرزهای حمایتی او فرو ریخته است. این وضعیت اغلب به تجربه‌ی بی‌پناهی، بی‌عدالتی و کاهش اعتماد عاطفی نسبت به والد اصلی منجر می‌شود.

"من دوران بلوغ سختی رو داشتم چون توجه مادرم بخاطر رضایت همسر دومش بیشتر به بچه های اون بود چون من پدری نداشتم که مادرم به خاطر من و تربیت غلطم مورد بازخواست قرار بدهد .میشه گفت به حال خودم رها شده بودم"

•والد سخت‌گیر و مستبد

در این حالت، والد بیولوژیک با تکیه بر کنترل شدید، دستورهای سخت‌گیرانه و اعمال اقتدار یک‌سویه، فضای تربیتی را مدیریت می‌کند. این سبک، اگرچه ممکن است نظم ظاهری ایجاد کند، اما اغلب با کاهش گفت‌وگو، افزایش ترس و محدود شدن امکان بیان احساسات فرزند همراه است. در چنین وضعیتی، اقتدار والد بیشتر بر پایه‌ی اجبار است تا رابطه‌ی عاطفی.

"پدرم می‌گفت هر چی همسر جدیدش بگه باید انجام بدیم. هیچ اعتراضی هم قبول نمی‌کرد. اگه کسی حرفی می‌زد، سریع دعوا راه می‌افتاد. همه باید فقط گوش می‌کردیم".

۳.دینامیک‌های بین‌فرزندی

•بی‌عدالتی عاطفی

بی‌عدالتی عاطفی به تجربه‌ی فرزند از تبعیض در محبت، توجه، حمایت و همدلی در خانواده ناتنی اشاره دارد؛ جایی که فرزند احساس می‌کند والد ناتنی یا حتی والد بیولوژیک، میان فرزندان خود و فرزند ناتنی مرزبندی عاطفی نابرابر ایجاد می‌کند. این تجربه معمولاً با حس طردشدگی، رنجش، مقایسه و بی‌ارزشی همراه است.

"»بچه بودم برای بچه های خودش خوراکی می خرید ولی برای من نه و بعد بچه هاش رو دور خودش جمع می کرد توی اتاق جدا کنه و خوراکی می خوردند انگار یه تیم درست کرده بود برای خودش اما من تو یه تیم مقابل بودم"

•عدالت عاطفی

عدالت عاطفی والد ناتنی به تلاش آگاهانه‌ی والد ناتنی برای رفتار برابر، محبت متعادل و حمایت منصفانه نسبت به همه‌ی فرزندان خانواده، اعم از فرزند زیستی و ناتنی، اشاره دارد. این رفتار به ایجاد احساس امنیت، پذیرش و تعلق در فرزند ناتنی کمک می‌کند.

"اوایل ترسیدم که با وجود بچه خودش دیگه به ما محل نذاره اما اون حواسش به همه ما بود .طبقه پایین بودیم اما از ما غافل نمی شد و همین باعث شد که رابطه ما با خواهری که بهمون اضافه شد خوب باشه"

مقوله اصلی چهارم:مقوله استراتژی‌های انطباقی فرزندان

این مقوله به مجموعه کنش‌ها، مکانیسم‌های دفاعی و رفتارهای خودتنظیمیِ فرزند اشاره دارد که برای کاهشِ تنش‌های حاصل از حضورِ والدِ ناتنی، حفظِ جایگاهِ عاطفی در خانواده و مدیریتِ تعارضِ وفاداری به کار گرفته می‌شوند؛ استراتژی‌هایی که از "انزوا و گوشه‌گیری" تا "تلاش برای جلب رضایت" یا "مقاومت فعال" متغیر است

۱ .پناه بردن به گروه همسالان و رفتارهای پرخطر

در این زیرمقوله، فرزند برای جبرانِ فقدانِ امنیت عاطفی در خانواده و کاهش فشارهای ناشی از تعارض با والد ناتنی، به گروه همسالان پناه می‌برد. این پناه‌جویی گاه به شکل هم‌نشینی افراطی با دوستان و گاه در قالب رفتارهای پرخطر مانند فرار از خانه، مصرف مواد، پرخاشگری یا هنجارشکنی بروز می‌کند. در این حالت، گروه همسالان به منبعی جایگزین برای تعلق و دیده‌شدن تبدیل می‌شود.

"این کار بابا و مامانم باعث شد من توی نوجونی خیلی تنها بشم .از همون حدودای۱۵ سالگی سیگاری شدم .با بچه ها تا دیز وقت بیرون بودیم مشروب میخوردیم سرم که درد میکرد برا دعوا و درگیری"

۲ .فرار به‌وسیله ازدواج زودهنگام یا کار

در این زیرمقوله، فرزند برای رهایی از فضای تنش‌زا و کنترل‌گر خانواده، ازدواج زودهنگام یا ورود زودهنگام به کار را به‌عنوان راهی برای خروج از خانه و کسب استقلال انتخاب می‌کند. این تصمیم‌ها لزوماً حاصل آمادگی رشدی یا انتخاب آزادانه نیستند، بلکه بیشتر به‌مثابه راهبردی برای فرار از تعارض و فشار خانوادگی عمل می‌کنند.

"شرایط برام طوری بود که به محض اینکه شوهرم به خواستگاری اومد به این فکر نکردم که من این رو می خوام یا نه، دوستش دارم یا نه ،فقط فکر فرار کردن از خونه بودم".

۳ .چموشی، مخالفت / مقاومت فعال

این زیرمقوله به واکنش‌های آشکارِ مقابله‌جویانه‌ی فرزند در برابر اقتدار والد ناتنی یا حتی والد بیولوژیک اشاره دارد. فرزند با لجبازی، نافرمانی، بحث‌کردن، سرپیچی یا انجامِ عمدیِ رفتارهای ممنوع، سعی می‌کند کنترل از دست‌رفته‌ی خود را بازپس گیرد. این مقاومت، شکلِ فعالی از اعتراض به سلطه و بی‌عدالتی ادراک‌شده است.

"وقتی که اومدم توی خانواده، یادم هست اولش خیلی لج میکردم نمیخواستم مدرسه برم ناراحت بودم اونجا رو دوست نداشتم چون هیچ کسی رو نمی شناختم"

"وقتی که اون خانم اومد توی خونه ما اولش باهاش سر ناسازگاری گذاشتم الکی گریه میکردم و دلم میخواست وانمود کنم داره من رو اذیت میکنه تا بابام بهم توجه کنه".

۴ .انزوای محافظتی و گوشه‌گیری

در این زیرمقوله، فرزند برای محافظت از خود در برابر تنش، تحقیر، تعارض یا طرد، کناره‌گیری عاطفی و رفتاری را انتخاب می‌کند. این انزوا ممکن است شامل کم‌حرفی، دوری از جمع، محدودکردن تعامل با اعضای خانواده و پناه‌بردن به خلوت شخصی باشد. در این حالت، گوشه‌گیری به‌مثابه سپری برای کاهش آسیب روانی عمل می‌کند.

"به خاطر ازدواج مادرم من خیلی گوشه گیر شدم کمتر دوست دارم توی جمع فامیل و دوستام باشم"

"سعی میکردم وقت هایی که اون هست زیاد از اتاق بیرون نرم مگر به خاطر کار واجب. زیاد باهاش هم کلام نمیشدم شبها در اتاقی که خودم و خواهرم می‌خوابیدیم رو قفل میکردم"

۵.معامله‌گری مصلحتی (رابطه قراردادی)

این زیرمقوله به نوعی سازشِ حساب‌شده و غیرعاطفی اشاره دارد که در آن فرزند برای کاهش تنش یا حفظ موقعیت خود، رابطه‌ای مبتنی بر بده‌بستان با والد ناتنی یا دیگر اعضای خانواده برقرار می‌کند. در این رابطه، به‌جای صمیمیت واقعی، نوعی توافق ضمنی شکل می‌گیرد: «من کاری به کار تو ندارم، تو هم به من کاری نداشته باش». این راهبرد بیشتر ماهیتی بقا-محور دارد تا رابطه‌محور.

"رابطه من و نامادریم خوبه اما از لحاظ عاطفی رابطه نامادریم و داداشم و من فرق داره اونا خیلی با هم صمیمی هستن شوخی میکنن سر به سر هم میذارن اما من هیچ وقت نتونستم انقدر راحت باشم انگار ی حریمی بین ما هست که اون نامادریه و من دختر شوهر"

"رابطه ما خیلی صمیمانه نیست روابط پدر و پسرانه باهم نداریم خیلی باهاش راحت نیستم که حرف بزنم"

۶.پذیرش تدریجی و سازگاری سالم

در این زیرمقوله، فرزند پس از گذر از تعارض‌های اولیه، به‌تدریج شرایط جدید خانواده را می‌پذیرد و با حفظ مرزهای روانی سالم، راهی برای همزیستی آرام‌تر پیدا می‌کند. این سازگاری ناشی از انفعال نیست، بلکه حاصلِ پردازش تجربه، کاهش تنش، و شکل‌گیری درکی واقع‌بینانه‌تر از موقعیت است. در این حالت، فرزند می‌تواند بدون از دست دادن هویت خود، با ساختار جدید خانواده کنار بیاید.

"اول چون می‌خواست ریتم زندگی را به حالت عادی برگردونه برای ما سخت بود باهاش سر ناسازگاری گذاشتیم .عمداً به

حرفاش گوش نمی دادیم اما یکم که گذشت دیدیم واقعاً اینطوری زندگی به روال ش باشه بهتره ،کوتاه اومدم"کلا ترس از دست دادن مامانم داشتم.همش می ترسیدم مامانم دیگه دوستم نداشته باشه و ولم کنه از آینده می ترسیدم که قراره چی بشه.مادرم خیلی حواسش بهم بود و مراقبم بود ناپدری هم همش بهم محبت میکرد و بهم میگفت تو بچه بزرگمی و حساب دیگه ای روم می کرد وهمه اینا باعث شد با خانواده جدیدم جور بشم"

مقوله اصلی پنجم :پیامدهای روانی و هویتی بلندمدت

این مقوله به اثرات پایدار و ریشه‌داری اشاره دارد که تجربیاتِ زیسته در خانواده‌ی ناتنی، بر ساختارِ شخصیتی، عزت‌نفس، الگوهای دلبستگی و نحوه‌ی ادراکِ فرد از «خود» و «دیگری» در بزرگسالی بر جای می‌گذارد؛ پیامدهایی که در قالبِ چالش‌های هویتی، سبک‌های ارتباطی و باورهای بنیادین فرد درباره‌ی امنیت و اعتماد در روابط، تداوم می‌یابد

۱.اضطراب، ترس و نشخوار خاطرات:

تداوم اضطراب‌های ناشی از محیط ناامن گذشته که به‌صورت نگرانیِ دائمی از وقوع فاجعه یا بازگشت به آن وضعیت بروز می‌کند. این زیرمقوله با «نشخوار ذهنی» همراه است؛ یعنی فرد مدام در حال بازخوانی، تحلیل و مرورِ تلخی‌های گذشته است که مانع از تمرکز بر زمان حال می‌شود.

"در کل رفتارهای اون و پدرم با من باعث شده که ترس و اضطراب زیادی رو تجربه کنم تمام رفتارهای اون خانوم و پدرم بر روی من اثر منفی داشت و تا الان هم من درگیر آنها هستم اعتماد به نفس پایینی دارم اضطراب و ترسی که همیشه در حال تجربه کردنش هستم"

"احساس می‌کنم خلع نداشتن یک خانواده همیشه همراه من هست میدونم که باید گذشته را رها کنم تا مادر بهتری برای بچه هام باشم اما انگار به یادآوری جزئیات اتفاقات آن روزها معتاد شدم و مسلماً بخشی از روح و روان من رو با خودش درگیر کرده است"

۲ .عقده محبت و حساسیت نسبت به دیدن محبت دیگران

محرومیت عاطفی در دوران کودکی باعث ایجاد نوعی «ولع عاطفی» یا «حساسیتِ دردناک» شده است. فرد در بزرگسالی با مشاهده‌ی روابط صمیمانه‌ی دیگران (مثلاً رابطه‌ی سالم والدین و فرزندان)، دچار غم، خشم یا حسرتِ عمیق می‌شود؛ گویی یک زخمِ کهنه با دیدنِ خوشبختی دیگران دوباره سر باز می‌کند.

"خودم هم کمبود محبت که داشتم روم اثر گذاشته روی ارتباطم با اطرافیانم. عقده محبت دارم یکی رو میبینم که بچش محبت می‌کنیم ناخودآگاه ناراحت میشم".

۳ .احساس مزمن کم‌ارزشی و طردشدگی

درونی‌سازیِ رفتارهای طردکننده‌ی والد بیولوژیک یا ناتنی، منجر به شکل‌گیری یک «خودانگاره‌ی آسیب‌دیده» شده است. فرد در بزرگسالی همواره احساس می‌کند که «دوست‌داشتنی نیست» یا «کافی نیست»، و در هر رابطه‌ای به‌طور پیش‌فرض انتظار دارد که توسط دیگران رها یا نادیده گرفته شود.

"بعضی وقتا به این فکر میکنم که آدمی که به خواستگاری من میاد وقتی بدونه من پدر و مادرم جدا شدن ونامادری دارم چه فکری در باره من میکنه"

"من هیچ وقت دوست صمیمی نداشتم و ندارم چون احساس میکنم آدم ها با فهمیدن جزئیات زندگیم چه فکری درباره م میکنن"

۴.اختلال در احساس کودکی و رشد طبیعی

تجربه‌ی فشارِ مسئولیت‌های زودرس یا درگیری‌های بزرگسالانه در دوران کودکی، باعث شده فرد «کودکیِ» خود را گم کند. این افراد اغلب احساس می‌کنند خیلی زود پیر شده‌اند و فرصتی برای بازی، خیال‌پردازی یا بی‌خیالیِ متناسب با سن خود نداشته‌اند، که منجر به احساسِ نوعی «شکاف» در مسیر رشد روانی‌شان شده است.

"حس می کنم من بچگی نکردم مثل خیلی از بچه‌های هم سنم. حتی فکر می کنم که اگر من توی پرورشگاه بزرگ میشدم بهتر از زندگی توی این خونه بود".

"نسبت به سنم بیشتر از من انتظار داشتند الان که توی خونه توانایی انجام کاری رو ندارم فکر می کنم این نتیجه کار هایی که در سن کم انجام دادم"

"اونقدر جو خونه برام سنگین بود که توی ۱۷ سالگی به سراغ کار کردن رفتم و اینطور شد که از اون خونه بیرون اومدم. هیچ وقت فرصت جوانی کردن و لذت بردن از اون روزها رو نداشتم"

۵ .تغییر مسیر تحصیلی و شغلی

تأثیرِ مخربِ تنش‌های خانوادگی بر توانایی‌های شناختی و قدرت انتخاب‌گری فرد. بسیاری از فرزندان به دلیل فقدان حمایتِ تشویقی، یا نیاز به استقلال زودهنگام برای فرار از خانه، از مسیرهای تحصیلی و شغلیِ ایده‌آل خود بازمانده و به مسیرهایی سوق یافته‌اند که صرفاً نیازهای اولیه‌ی بقا یا امنیت‌شان را تأمین می‌کرده است.

"من فقط بچه خانواده نبودم یه جورایی خدمتکار هم بودم وقتی از مدرسه میومدم باید برای کارهای خونه هم وقت می ذاشتم و اصلاً دیگه نه حوصله و نه توانی برای انجام کارهای مدرسه نداشتم فقط میخوندم که رفع تکلیف بشه از من"

"شاید اگه مامانم این کار رو نمی کرد من به این زودی تن به ازدواج نمی دادم و درسم را ادامه میدادم"

۶ .پیامدهایِ جسمیِ اضطراب

تجربه‌ی اضطراب در برخی از شرکت‌کنندگان به قدری شدید بود که از سطح روانی فراتر رفته و به واکنش‌های جسمیِ غیرارادی تبدیل شده بود. یکی از مشارکت‌کنندگان در توصیفِ دورانِ سختِ حضور در خانه‌ی والد ناتنی، به واکنش‌های بدنِ خود در برابر این فشارها اشاره می‌کند:

"شدتِ حالِ بدم طوری بود که بی‌اختیاری ادرار گرفته بودم"...

این روایت نشان می‌دهد که وقتی فرزند در خانه‌ی جدید احساس امنیت نمی‌کند و مدام با رفتارهای پرخاشگرانه (چه کلامی و چه رفتاری) روبروست، سیستم عصبیِ او دائماً در حالت «هشدار» قرار می‌گیرد. در واقع، این بی‌اختیاری ادرار، «زبانِ بدن» برای فریاد زدنِ ترسی است که کودک توانِ بیان کلامی آن را ندارد. این موضوع بیانگر آن است که تروماهای ناشی از ازدواج مجدد والدین، فقط یک آسیب روحیِ ساده نیست، بلکه می‌تواند تأثیراتِ عمیق و غیرقابل‌کنترلی بر سلامت جسمی و کارکردِ طبیعی بدنِ فرزندان داشته باشد.

مقوله اصلی ششم: نقش والد غایب در بازتنظیم پیوندهای عاطفی و خانوادگی.

یافته‌ها نشان داد که «والد غایب» در تجربه فرزندان خانواده‌های ازدواج مجدد، صرفاً یک فردِ دور از دسترس یا حذف‌شده از ساختار خانواده نیست، بلکه حضوری عاطفی و نمادین دارد که می‌تواند بر کیفیت روابط فرزند با والد حاضر، نحوه مواجهه با والد ناتنی، و شکل‌گیری یا تداوم تعارض‌های وفاداری اثر بگذارد. در روایت برخی مشارکت‌کنندگان، ازدواج مجدد والد حاضر به فرصتی برای بازسازی یا تقویت رابطه با والد غایب تبدیل شده بود؛ در حالی که در برخی دیگر، والد غایب به‌عنوان منبع رنج، طرد، مقایسه یا القای ترس عمل می‌کرد. همچنین در مواردی که پیوند عاطفی اولیه با والد غایب ضعیف یا قطع شده بود، حضور والد ناتنی تأثیر چندانی بر رابطه فرزند با والد غایب نداشت.

۱ .بازسازی رابطه با والد غایب در سایه تغییر ساختار خانواده

برخی مشارکت‌کنندگان گزارش کردند که پس از ازدواج مجدد والد حاضر، امکان نزدیک شدن به والد غایب برایشان فراهم‌تر شده است. این یافته نشان می‌دهد که تغییر در ساختار و فضای عاطفی خانواده می‌تواند به بازتعریف رابطه با والد غایب منجر شود و موانع قبلیِ ارتباطی را کاهش دهد.

"رابطه من و بابام بعد از ازدواج مادرم بهتر شد. قبل ازدواج مامانم خیلی با بابام خوب نبودم چون با مانم مشکل داشتن.حتی اگه باهام شوخی هم میکرد یا هر حرفی بهم میزد به مامانم میگفتم اما بعد از ازدواج مادرم دیگه با بابام راحت تر شدم بیشتر به اون حرف میزنم".

۲ .والد غایب به‌مثابه ابژه دلبستگیِ دیرهنگام

در برخی روایت‌ها، والد غایب با وجود سال‌ها دوری، همچنان موضوعی مهم در جهان عاطفی فرزند باقی مانده بود. مشارکت‌کننده ۲۴ ساله اظهار داشت که پس از سال‌ها بی‌خبری از مادر، با اصرار و پیگیری توانسته با او ارتباط برقرار کند و این ارتباط به‌تدریج به نزدیکی عاطفی انجامیده است. این تجربه نشان می‌دهد که دلبستگی به والد غایب می‌تواند در مراحل بعدی زندگی نیز بازسازی شود و صرفاً به دوران کودکی محدود نباشد.

۳ .والد غایب به‌مثابه منبع تعارض، مقایسه و جهت‌دهی عاطفی

در برخی موارد، والد غایب از طریق بدگویی، ترساندن یا مقایسه، در روابط فرزندان با والد ناتنی مداخله می‌کرد.حتی وقتی مادرم شنید قراره بابام زن بگیره سعی کرد که فکر منو خواهرم رو خراب کنه.ما کم تر مادرم رو میدیم و بیشتر تلفنی حرف میزنیم ولی توی حرفاش مارو میترسوند خب توی دوره‌ای هم حرف هاش رو ما اثر داشت اما کم‌کم که نامادری رو شناختیم دیگه کمتر حرفهای مادرم گوش میدادیم".

در این روایت، والد غایب نه‌تنها حضوری عاطفی داشت، بلکه به‌عنوان عاملی فعال در تولید تعارض وفاداری عمل می‌کرد. با این حال، با شناخت تدریجی از نامادری، اثر این مداخله کاهش یافت.

۴ .والد غایب به‌مثابه حضور کم‌اثر یا بی‌اثر

در برخی مشارکت‌کنندگان، رابطه عاطفی با والد غایب از ابتدا ضعیف یا فاقد دلبستگی بوده است. در چنین شرایطی، حضور والد ناتنی تغییر معناداری در رابطه فرزند با والد غایب ایجاد نکرده است. این یافته نشان می‌دهد که شدت اثر والد غایب بر تجربه خانواده بازسازی‌شده، به کیفیت پیوند پیشین وابسته است.

"تقریباً میتونم بگم هیچ حرف دلبستگی به پدرم نداشتم و ندارم و با اون آقا هم ارتباط خاصی نگرفتم به خاطر همین اصلا حضور آقا برای رابطه من و پدرم تغییری ایجاد نکرد شاید همیشه به این فکر میکردم که اگه بابای خودم خوب بود و ما میتونستیم چه زندگی داشته باشیم که الان نداریم"

۵ .والد غایب به‌مثابه منبع رنج و طرد عاطفی

در برخی روایت‌ها، والد غایب به‌عنوان عامل جدایی و طرد تجربه شده و رابطه با او در سطحی حداقلی باقی مانده است. مشارکت‌کننده ۲۰ ساله اظهار داشت که هیچ حس خاصی به پدرش ندارد و او را مقصر جدایی والدین می‌داند، به‌طوری که ارتباطشان صرفاً در حد تماس تلفنی باقی مانده است. این وضعیت نشان می‌دهد که در برخی موارد، والد غایب نه به‌عنوان ابژه دلبستگی، بلکه به‌عنوان نماد فقدان، خشم یا دل‌زدگی در تجربه فرزند حضور دارد.

"من هیچ حس خاصی به بابام ندارم و نداشتم هیچ وقت با طلاق اونها کنار نیومدم و پدرم رو نبخشیدم چون اون رو مقصر جدایی میدونم و ارتباط من فقط با اون در حد تلفنی بود" فرایند تجربه فرزند از ازدواج مجدد والدین، از یک بافتار شناختی-ادراکی آغاز می‌شود؛ جایی که کودک با پیش‌فرض‌ها، انتظارها و مقایسه‌های ذهنی وارد موقعیت جدید می‌شود. این بافتار، بلافاصله به شکل‌گیری تجربه هیجانیِ ناامنی و تهدید منجر می‌شود؛ تجربه‌ای که در قالب ترس از طرد شدن، احساس غریبگی و نگرانی درباره از دست رفتن جایگاه عاطفی بروز می‌یابد.در ادامه، این تجربه هیجانی در بستر الگوی تعاملی و تنظیم قدرت در خانواده ناتنی تشدید یا تعدیل می‌شود. در این مرحله، نقش والد بیولوژیک در تنظیم مرزها و وفاداری‌ها، در کنار سبک ورود و کنش والد ناتنی، تعیین می‌کند که فرزند تا چه اندازه احساس پذیرش، عدالت یا طرد را تجربه کند. همچنین، روابط با خواهر و برادرها می‌تواند این احساس را تقویت کرده یا تا حدی تعدیل کند.در مواجهه با چنین وضعیتی، کودک برای حفظ تعادل روانی خود از طریق سازوکارهای دفاعی و کنشی مانند سکوت، کناره‌گیری، جلب رضایت، چموشی یا سازگاری ظاهری وارد عمل می شود . با تداوم این روند، تجربه‌های مکرر ناامنی به صورت پیامدهای روانی و هویتی بلندمدت درونی می‌شوند و خود را در قالب کم‌ارزشی مزمن، بی‌اعتمادی، ضعف در احساس تعلق و دشواری در روابط آینده نشان می‌دهند. برآیند داده‌ها نشان می‌دهد که والد غایب در تجربه فرزندان خانواده‌های ازدواج مجدد، نقشی چندوجهی و تعیین‌کننده دارد. این نقش می‌تواند از بازسازی رابطه و نزدیکی عاطفی تا تشدید تعارض وفاداری، مقایسه و فاصله‌گیری و حتی بی‌اثری کامل متغیر باشد. بنابراین، تحلیل تجربه فرزندان در خانواده‌های ازدواج مجدد بدون توجه به جایگاه والد غایب، تصویری ناقص از فرایندهای عاطفی و رابطه‌ای این خانواده‌ها ارائه خواهد داد.

بحث

یافته‌های این پژوهش نشان داد که تجربه فرزندان از ازدواج مجدد والدین، یک فرایند ایستا و یک‌سویه نیست، بلکه فرایندی چندلایه و تدریجی است که بسته به کیفیت روابط خانوادگی، نحوه ورود والد ناتنی، و چگونگی بازسازی مرزهای عاطفی و رفتاری، می‌تواند به پیامدهای متفاوتی منجر شود. در برخی موارد، این تجربه با احساس ناامنی، تهدید، ابهام نقش‌ها و تنش‌های هیجانی همراه بود؛ اما در برخی موارد دیگر، ازدواج مجدد والد به‌عنوان عاملی برای بهبود وضعیت خانواده، افزایش حمایت عاطفی، کاهش فشارهای زندگی و شکل‌گیری نوعی سازگاری سالم تجربه شد. این تنوع در تجربه، نشان می‌دهد که ازدواج مجدد والدین را نمی‌توان صرفاً به‌مثابه یک رویداد آسیب‌زا یا صرفاً فرصت‌زا در نظر گرفت، بلکه باید آن را در قالب یک فرایند انطباقی پیچیده فهم کرد که در آن، فرزند به‌طور مداوم در حال ارزیابی، تنظیم و بازتعریف موقعیت خود در نظام جدید خانواده است.یافته‌های

این پژوهش در خصوص بافتار شناختی-ادراکی فرزندان، همسویی قابل‌توجهی با نتایج پژوهش‌های حاتمی و ایمانی و همچنین کاظمی و همکاران دارد. در حالی که حاتمی و ایمانی بر تأثیر مخربِ تصوراتِ رسانه‌ای و فرهنگی در ایجاد پیش‌فرض‌های منفی و اضطراب پیش از تعامل تأکید داشته‌اند، یافته‌های کاظمی و همکاران نیز نشان می‌دهد که باورداشت های نادرست فرهنگی و ادراک های اجتماعی ناصحیح از والدین ناتنی نوعی سوگیری و بدبینی به خانواده های ناتنی شده است. بدگویی هایی که به بازتولید کلیشه های منفی به والدین ناتنی و به ویژه ناپدری منجرشده و مانع از اعتباربخشی به والدین ناتنی شده است این همسویی سه‌جانبه، بیانگر آن است که پیش‌فرض‌های ذهنی و برساخت‌های فرهنگی، پیش‌ران‌های اصلی در شکل‌دهی به مقاومت‌های هیجانی و اختلال در عملکرد تعاملی فرزندان در گذار به خانواده‌های بازسازی‌شده هستند.یافته‌های این پژوهش در مقوله تجربه هیجانی ناامنی، به‌طور مستقیم با یافته‌های یوسفی همسویی دارد. یوسفی در پژوهش خود نشان داد که طیف گسترده‌ای از هیجانات ناخوشایند، از جمله احساس تنهایی، بی‌پناهی، رهاشدگی و فدا شدن، نقشی محوری در چگونگی سازگاری نوجوانان با ازدواج مجدد والدین ایفا می‌کنند. در واقع، یافته‌های این پژوهش نیز این دیدگاه را تأیید می‌کند که ورود والد ناتنی، بیش از آنکه یک تغییر ساختاری ساده باشد، یک بحران هیجانی عمیق است که حس امنیت و جایگاه عاطفی فرزند را در نظام خانواده هدف قرار می‌دهد.یافته‌های پژوهش با دیدگاه رودنوک و همکاران (۱۷). مبنی بر ماهیت ناپایدار و پرتنش روابط در خانواده‌های ازدواج مجدد همسو است؛ بستری که به دلیل پیچیدگی‌های ساختاری، مستعد تعارضات بین‌نسلی است. با این حال، همان‌گونه که پژوهش سوری و همکاران نشان داده است، این چالش‌ها با مداخلات آموزشی هدفمند قابل مدیریت هستند. در تبیین سازوکارهای احتمالی برای کاهش این تنش‌ها، می‌توان استدلال کرد که اتخاذ «سبک فرزندپروری تسهیل‌گرانه» از سوی والد ناتنی، در کنار حفظ «مرجعیت تربیتی والد بیولوژیک» و برقراری «عدالت عاطفی» در تعاملات خانوادگی، نقشی کلیدی در کاهش تعارضات ایفا می‌کند. اگرچه پژوهش‌های پیشین به نقش تفکیکی این مولفه‌ها در کاهش تعارضاتِ والد-فرزندی در خانواده‌های ازدواج مجدد کمتر پرداخته‌اند، اما بر اساس چارچوب‌های نظری موجود، می‌توان فرض کرد که ترکیب این عوامل می‌تواند ضمن بازتعریف نقش‌ها، بستر لازم را برای بهبود کیفیت روابط عاطفی و کاهش تنش‌های مابین فرزند و والدخوانده فراهم آورد.یافته‌های پژوهش حاضر که طیف وسیعی از استراتژی‌های انطباقی نوجوانان در خانواده‌های دارای ازدواج مجدد را پوشش می‌دهد، با مطالعات پیشین همسویی قابل‌توجهی را به نمایش می‌گذارد.

- چالش‌های بنیادین: همانند پژوهش یوسفی، این پژوهش نیز نشان می‌دهد که احساس طردشدگی یا ناکامی در برقراری روابط سالم درون‌خانواده، می‌تواند منجر به واکنش‌های انطباقی متفاوتی چون انزوا، گوشه‌گیری یا پناه بردن به گروه‌های همسال شود. این پناه بردن گاه با رفتارهای پرخطر همراه است که نشان‌دهنده تلاش نوجوان برای یافتن هویت یا حمایت در فضایی خارج از محیط پرتنش خانواده است.
- مقاومت در برابر تغییرات ساختاری: یافته‌های این پژوهش، در راستای مطالعات حاتمی و ایمانی و برگ، کالمیجن و لیپولد ، بر دشواری نوجوانان در پذیرش ساختار جدید خانواده و ورود اعضای جدید تأکید دارد. واکنش‌هایی چون مقاومت فعال، مخالفت، یا حتی در اشکال شدیدتر، فرار (ازدواج زودهنگام، کار، یا ترک خانه)، همگی نشان‌دهنده تلاش نوجوان برای حفظ جایگاه پیشین خود یا گریز از تعارضات ناشی از ابهام نقش‌ها و کاهش توجه والدین است.
- فرایندهای تعاملی و پذیرش: همچنین، این پژوهش با یافته‌های محمدی که بر اهمیت پذیرش ازدواج مجدد از سوی فرزندان تأکید دارد، همسو است. سازوکارهایی چون "معامله‌گری مصلحتی" نشان‌دهنده تلاش برای ایجاد نوعی تعادل یا سازگاری موقت در روابط است. در نهایت، "پذیرش تدریجی و سازگاری سالم" به عنوان یک استراتژی انطباقی موفق‌تر، نشان‌دهنده پتانسیل نوجوانان برای ادغام در ساختار جدید خانواده در صورت فراهم بودن شرایط حمایتی و کاهش تنش است.در مجموع، این همسویی‌ها نشان می‌دهد که تجربه نوجوانان در خانواده‌های دارای ازدواج مجدد، فرایندی پیچیده است که با چالش‌های هویتی، عاطفی و اجتماعی گره خورده و استراتژی‌های انطباقی آن‌ها طیفی از انزوا و مقاومت

تا سازگاری را در بر می‌گیرد؛ یافته‌هایی که در مطالعات مختلف به‌طور مداوم مورد تأیید قرار گرفته‌اند.یافته‌های پژوهش حاضر در زمینه پیامدهای بلندمدت، نشان‌دهنده تداوم تأثیرات ساختار خانواده بازسازی‌شده بر سلامت روان و کیفیت روابط آتی نوجوانان است. این نتایج با مطالعات برگ و همکاران همسو است که بر نقش ساختار خانواده در تشدید تعارضات تأکید دارند؛ یافته‌های ما نیز نشان می‌دهد که تنش‌های ساختاری در بلندمدت، نه تنها به صورت بحران‌های مقطعی، بلکه به شکل الگوهای تعاملی مزمن در زندگی فرد بازتولید می‌شوند.از سوی دیگر، همسویی داده‌های ما با یافته‌های جنسن و هریس و جنسن و همکاران ، نقش محوری «کیفیت روابط» را در پیش‌بینی پیامدهای بلندمدت برجسته می‌سازد. در حالی که ساختار خانواده به تنهایی (مطابق نظر شورت) می‌تواند بستر افسردگی، اضطراب و رفتارهای ضد اجتماعی باشد، اما شواهد پژوهش ما تأیید می‌کند که کیفیت رابطه با والد ناتنی – شامل سبک‌های فرزندپروری و تعاملات دوجانبه – عاملی تعیین‌کننده در تعدیل یا تشدید مشکلات درونی‌سازی شده و برونی‌سازی شده است.در نهایت، تبیین پیامدهای بلندمدت در این پژوهش با دیدگاه سوئینی همخوانی دارد که معتقد است[۱۸] این نتایج، حاصل برآیند تعاملیِ پیچیده‌ای از «ویژگی‌های شخصیتی فرزند»، «رفتارهای والد ناتنی» و «الگوهای ارتباطی دوجانبه» است. بنابراین، می‌توان استنباط کرد که تفاوت در سلامت روان و رفتار فرزندان خانواده‌های ازدواج مجدد در بلندمدت، بیش از آنکه صرفاً ناشی از ماهیتِ ساختار خانواده باشد، نتیجه‌ی مستقیمِ کیفیتِ پیوند عاطفی و استراتژی‌های انطباقی است که در دوران نوجوانی شکل گرفته و در بزرگسالی تثبیت شده‌اند.

محدودیت ها

این پژوهش نیز مانند بسیاری از مطالعات کیفی، با محدودیت‌هایی مواجه بوده است. نخست آنکه به‌دلیل ماهیت کیفی و نمونه‌گیری هدفمند، یافته‌ها واجد تعمیم‌پذیری آماری نیستند و بیشتر در سطح تبیین‌های عمیق و زمینه‌مند قابل فهم‌اند. دوم، داده‌ها صرفاً بر روایت فرزندان استوار بوده و روایت والدین زیستی، والد ناتنی و به‌ویژه والد غایب در دسترس نبوده است؛ از این‌رو، برخی از ابعاد تعارض‌ها و بازتنظیم‌های عاطفی ممکن است تنها از منظر فرزندان بازنمایی شده باشد. سوم، گستره سنی مشارکت‌کنندگان از نوجوان تا بزرگسال، اگرچه به غنای یافته‌ها افزوده، اما تفکیک دقیق اثرات رشدی از اثرات ناشی از تجربه ازدواج مجدد را دشوار کرده است. چهارم، متغیرهایی نظیر سن وقوع طلاق، مدت‌زمان گذشته از ازدواج مجدد، کیفیت رابطه با والد غایب و شدت تعارض‌های پیشین، به‌صورت نظام‌مند کنترل نشده‌اند و ممکن است بر تفسیر برخی یافته‌ها اثر گذاشته باشند. افزون بر این، بخشی از داده‌ها بر خاطرات گذشته مبتنی است و در نتیجه، امکان بازسازی یا پالایش ذهنی تجربه‌ها در طول زمان وجود دارد.یافته‌های این پژوهش نشان‌دهنده پیچیدگی فرآیند انطباق در خانواده‌های ازدواج مجدد است. بر این اساس، پیشنهاد می‌شود در مداخلات درمانی، به جای رویکردهای تک‌بعدی، نگاهی سیستمی اتخاذ گردد که همزمان استراتژی‌های انطباقی فرزندان، پویایی‌های قدرت میان والدین، و جایگاه نمادین اعضای غایب را دربر گیرد.در سطح کاربردی، آموزش مهارت‌های مذاکره و مرزگذاری عاطفی به والدین، و ایجاد فضاهای امن برای ابرازِ روایت‌های متنوع فرزندان، اولویت دارد. در سطح پژوهشی نیز، پیشنهاد می‌شود با عبور از مطالعاتِ صرفاً فرزندمحور، به سوی مطالعاتی با رویکرد چندصدایی (ترکیب روایت والدین زیستی، ناتنی و فرزندان) گام برداشت. همچنین، بررسیِ نقش بسترهای فرهنگی و ساختارهای سنتی خانواده در ایران بر نحوه انطباق فرزندان، می‌تواند افق‌های پژوهشی جدیدی را فراروی مطالعات خانواده‌محور بگشاید.

نتیجه گیری

سازگاری فرزندان با ازدواج مجدد والدین، فرایندی پویا و چندلایه است که تحت تأثیر باورهای فرهنگی، بحران‌های هیجانی و کیفیت روابط خانوادگی قرار دارد. واکنش‌هایی مانند مقاومت، انزوا، معامله‌گری مصلحتی و پذیرش تدریجی، بیانگر تلاش فعالانه نوجوان برای حفظ عاملیت و بازتعریف جایگاه خود در خانواده بازساخته است. در این میان، عدالت عاطفی، توازن در مرجعیت تربیتی و کیفیت پیوندهای عاطفی، نقش مهمی در کاهش پیامدهای منفی و تسهیل سازگاری دارند. همچنین، والد غایب می‌تواند به‌صورت نمادین

بر روابط عاطفی و فرایند سازگاری فرزند اثرگذار باشد. بنابراین، مداخلات حمایتی باید علاوه بر تنش‌های ساختاری، بر اصلاح الگوهای تعاملی، کاهش کلیشه‌های فرهنگی و تقویت امنیت و پیوند عاطفی تمرکز کنند..

تشکروقدردانی

این پژوهش بخشی از پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته روانشناسی عمومی دانشگاه پیام نور است. نویسندگان از تمام افرادی که همکاری کاملی جهت اجرای پژوهش داشتند، کمال تشکر و قدردانی را به عمل می اورند

دردسترس بودن داده هاومطالب

داده‌ها و مواد پژوهشی در صورت درخواست‌های موجه، توسط نویسنده مسئول در اختیار قرار خواهند گرفت.

تضاد منافع

در این پژوهش هیچگونه تعارض منافع توسط نویسندگان گزارش نشده است

رضایت انتشار

کاربردی ندارد.

تاییدیه اخلاق ورضایت برای شرکت

این پژوهش بخشی از پایان نامه کارشناسی ارشد در رشته روانشناسی عمومی و دارای کد اخلاق IR.PNU.REC.1401.279کمیته اخلاق در پژوهش دانشگاه پیام نور است. همچنین، این مطالعه مطابق با اصول اخلاقی مندرج در بیانیه هلسینکی انجام شد. پیش از ورود به مطالعه، اهداف و مراحل پژوهش به‌طور کامل برای تمامی شرکت‌کنندگان توضیح داده شد و رضایت‌نامه آگاهانه کتبی از آنان اخذ گردید. همچنین، محرمانگی اطلاعات و حفظ حریم خصوصی شرکت‌کنندگان در تمامی مراحل انجام پژوهش رعایت شد.

افشای مالی

برای این پروژه پژوهشی و انتشار مقاله، هیچ‌گونه بودجه یا مشوقی دریافت نشده است.

مشارکت نویسندگان

تمامی نویسندگان نسخه نهایی مقاله را مطالعه و تأیید کرده و مسئولیت صحت و یکپارچگی محتوای آن را پذیرفته‌اند.

References

1. Zakeri, v. and T. Tayyibi, Psychological damage of divorce on children, in International Conference on Psychology, Educational Sciences and Lifestyle. 2025: Georgia Tbilisi.
2. Abolfazl Hatami Varzaneh, Z.I., Lived Experience Representation of the Divorced Women Children in the Process of Their Mothers' Potential Re-wedding:Qualitative Study in a Cultural Context. Journal of Woman Cultural Psychology, 2025. 17(65): p. 17-29.
3. Mahdieh Mohammadtaghi Zadeh, M.K., Faegheh Saveh, The lived experience of divorced mothers in child custody with an emphasis on the challenge of remarriage. Research paper, Strategic Women's Studies, 2023. 25(99): p. 39-62.
4. Sadeghi, M.B., F. and Esmaili, R., Developing a model of indigenous sociological factors preventing remarriage of female heads of households under the coverage of Imam Relief Committee in Iran in 2016. social welfare, 2018. 18(70): p. 144-180.
5. Y, H., Marital disruption, remarriage and child well-being in China. Journal of Family, 2020. 41(7): p. 978-1009.
6. Widiastuti, D., Marital satisfaction in individuals who remarry after divorce. , in International Conference on Psychological Studies. 2021: Atlantis Press. p. 131-137.
7. Hiyoshi A, F.K., Netuveil G,Montgomery S, Remarriage after divorce and depression risk. Journal of Social Science & Medicine, 2015.

8. mohammadi, z., Sociological study of issues related to the remarriage female- headed households, Scientific-Research Quarterly. Women and Society, 2019. 42(11): p. 256-278.
9. Berg VL, K.M., Leopold T, Stepfamily effects on early home leaving: The role of conflict and closeness. Journal of Marriage and Family, 2020. 83(2): p. 305-321.
10. Jensen TM, L.M., Kills-Koonce R, Fosco G, Stepfamily relationship qualityand children's internalizing and externalizing problems. Family Process,, 2018. 57(2): p. 447-495.
11. Ganong L, J.T., Sanner C, Russell L, Coleman M, Stepfathers' affinity-seeking with stepchildren, stepfather-stepchild relationship quality, marital quality, and stepfamily cohesion among stepfathers and mothers. Journal of Family Psychlogy, 2019. 33(5): p. 521-531.
12. Jensen TM, H.K., Stepfamily relationship quality and stepchildren's depressionin adolescence and adulthood. 2015. 5(1).
13. Muchiri, M.M., Influence of remarriage on psychological well-being of parentally bereaved adolescents in Kiambu County, in Doctoral dissertation. 2022, Kenya Methodist University.
14. Souri G, G.K., Roozbehani M, The Effectiveness of Intervention based on the Exploration of Remarriage Families' Problems on Child's Relationship with Stepparents. Journal of Consulting Excellence and Psychotherapy, 2021(10): p. 45-55.
15. Kazemi Sahlvani, M., A.Mandgari Malihe, and R. Ali, Dysfunctionality Caused by Role Strain: An Analysis of Parenting Men's Communication Challenges with Adopted Children. Strategic Research on Social Problems in Iran, 2022. 10(4): p. 43-68.
16. Yousefi M, K.A., Sudani M, Analysis of High School Students' Lived Experience of Mothers' Remarriage With Emphasis on Children's Education. Health Psychology and Social Behavior, 2023. 2(4): p. 79-89.
17. Rudenok, A., Petyak, O., Komar, T., Afanasenko, V., & Khanetska, N, Psychological adaptation of children in remarried families. Revista Romaneasca Pentru Educatie Multidimensionala, 2022. 14(1): p. 521-534.
18. Sweeney, M., Remarriage and stepfamilies: strategic sites for family scholarship in the 21st century. Journal of Marriage and Family Process,, 2010. 72(3): p. 667-684.